

یک‌شنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۰ ۲۸ شعبان ۱۴۴۲ ۱۱۰ آپریل ۲۰۲۱

اخبار

«همه طبیبان من»؛ پزشکی‌نگاری‌هایی از اهل فرهنگ
سرمد قیاد، پزشک متخصص مغز و اعصاب است و به سبب روابط نسبی و سببی که با اصحاب فکر و فرهنگ داشته، از خیلی‌هایشان خاطره دارد و درباره‌شان نوشته و چاپ کرده است. در این میان، البته چون در حوزه خود هم چهره حادّی است و معتمد و مطمئن، مورد ارجاع خیلی‌ها بوده و هست.

کتاب همه طبیبان من، کوتاه‌نوشته‌هایی است از این دیدارها با این شخصیت‌ها، روایت‌ها گرم و صمیمی است و نشان از آن دارد که او صرفاً یک پزشک نیست. اهل شعر و تاریخ و فلسفه هم هست و می‌خواند و می‌شناسد. او در این کتاب، از محمدعلی مجتهدی و هوشنگ ابتهاج و ابوالحسن نجفی و نصرت کریمی و بهمن فرزانه و علی‌اشرف درویشیان و بیژن جهانگیر و مهدخت معین تا محمد قریب داریوش شایگان و محسن ابوالقاسمی و ناصر ایرانی و مریم زندی و جمشید لطفی نوشته است. تکنگاری‌ها پیش‌تر چاپ شده‌اند و حالا او پس از بازپرسی، آن‌ها را در کنار هم گرد آورده است و بر این چهارده یادداشت، سیروس علی‌نژاد مقدمه نوشته که ازجمله آورده است: «سرمد قیاد پزشک است اما دلش با نوشتن است. نوشتن را دوست دارد… خوب می‌نویسد. ساده می‌نویسد. روان می‌نویسد… شاید هنوز با ریزه‌کاری‌های نثر آشنا نباشد اما نثرش بین او و خواننده‌اش فاصله نمی‌اندازد.» (ص ۱۳)

در میان این چهارده نفر البته کسانی چون محمدعلی مجتهدی، محمد قریب، بیژن جهانگیری و جمشید لطفی جایگاه استنادی‌اش را داشته‌اند و قدرشناسانه از آنان نیز نوشته است. عنوان یادداشتش درباره داریوش شایگان «گنج شایگان» است که چنین آغاز می‌شود: «روز پنجم بهمن‌ماه سال ۹۶ حدود ساعت ۴ بعدازظهر از کلاس موسیقی پسر برمی‌گشتم که تلفن همراهم به صدا درآمد. «دکتر قیاد، سریع خودت را برسان. حال دکتر شایگان به هم خورده است، فکر می‌کنم سگته کرده باشد.» لحظات به‌سرعت سپری می‌شدند. با وجود ترافیک شلوغ عصر پنج‌شنبه با حداکثر سرعت ممکن خود را به ولنجک و منزل استاد رساندم. علی دهباشی، ترانه خانم (دختر دکتر شایگان) و مهندس اسماعیل‌زاده قبل از من آنجا بودند. ماسک اکسیژن پرایشان گذاشته بودند و علی دهباشی نبض استاد را در دست داشت و با نوازش او سعی در آرام کردنش داشت. استاد کلمات نامفهوم بر زبان می‌آورد. اوضاع آشفته بود. در اتاق کارشان که پر بود از کتاب‌های فرهنگ‌نامه، مجموعه کتاب‌های جلدسات وراثوس (سخنرانی‌های هانری کربن و یونگ)، تصویرهای آویخته بر دیوار از هانری کربن، علامه طباطبایی و پروفسور ایروتسو خودنمایی می‌کرد. دکتر شایگان به‌صورت نیم‌نشسته روی تختی بود. قندان بر روی میز کنار تخت ریخته شده بود. همه با گوشی‌های تلفن در حال صحبت بودند…» (ص ۳۱)

او در بخشی از نوشته‌اش درباره شوهرخاله‌اش، نصرت کریمی هم نوشته است: «… در مراسم بزرگداشت نصرت کریمی که در خانه هنرمندان ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۶ به همت علی دهباشی برگزار گردید نیم‌ساعت قبل از شروع مراسم آنجا بودم. قبل از اینکه در سالن باز شود، در اتاق مجاور برای سلام و احوالپرسی نژدش رفتم… از او جدا شدم و به داخل سالن رفتم و در ردیف دوم نشستم… پس از چند دقیقه علی دهباشی سراغم آمد و گفت: «آقای کریمی حالش به هم خورده و از هوش رفته است.» بلافاصله بالای سرش حاضر شدم و دیدم او را بی‌هوش بر میلی خوابانیده‌اند. رنگش پریده بود و نبض او پر و منظم بود. دخترش ماندانا، (همسرش) پروین خانم و بسیاری از کارکنان سالن دوشر حلقه زده بودند… با خواهش من با وروژانس تهران تماس گرفته شد… با او و پروین خانم سوار آمبولانس شدیم که به داخل محوطه پارک هنرمندان آمده بود. به بیمارستان ایرانمهر رفتم. در راه هوشیاری خود را کاملاً به دست آورده بود، برایم تشخیص TIA (تربسیدن) گذرای خون به قسمتی از مغز) قطعی شد…» (ص ۸۰)

آغاز تک‌نگاری‌اش درباره مریم زندی که بر آن، «چهره به چهره با خالقِ چهره‌ها» نام نهاده هم جالب توجه است. «در مطلب باز شد. خامی می‌انسان که چهره‌های جدی وارد شد. از طرف یکی از بیماران قبلی‌ام که ایشان را عمل کرده بودم معرفی شده بود، چهره‌شان برایم خیلی آشنا بود. پرونده بالینی را که دیدم نام مریم زندی به چشمم خورد. چقدر باوقار و بی‌تکلف وروبریم نشسته است. او را با دوره چهارجلد کتاب‌های عکس چهره‌ها می‌شناختم. وقتی چهره جلدی چهره‌ها را می‌دیدم دانشجوی پزشکی بودم. در یکی از کتابفروشی‌های جلوی دانشگاه این کتاب را دیدم. خیلی جذاب بود. چهره هر ادیب و هنرمند گویی با تو سخن می‌گفت. ارتباطی چهره به چهره بدون نیاز به رد و بدل شدن کلامی…» (ص ۴۱)

چاپ نخست کتاب همه طبیبان من، نوشته سرمد قیاد، در ۱۲۸ صفحه و توسط نشر ماهریس در آخرین روزهای سال ۱۳۹۹، منتشر شد.

عبدالعلی دستغیب متولد سال ۱۳۱۰ در شیراز، نویسنده، مترجم و منتقد ادبی در گفت‌وگوی درباره کتاب‌هایی که می‌خواند، کتاب‌هایی که دوست داشته و کتابی به قول خودش با سختی خوانده، می‌گوید.

متن این گفت‌وگو در پی می‌آید:

*** آخرین کتابی که مطالعه کرده‌اید، کدام کتاب بوده است؟**

من چند کتاب را با هم می‌خوانم، از یک کتاب ۱۰ صفحه می‌خوانم و ۱۰ صفحه هم از کتاب دیگری.

یکی از کتاب‌هایی که اخیرا خواندم «زیر نگاه پدر» نوشته مه‌رامه فرمانفرمایان بود؛ او دختر شاهزاده فرمانفرما یکی از بزرگان قاجار بوده و تا دوره رضاشاه صاحب نفوذ بوده است. خانم مه‌رامه در این کتاب شرح‌حالی از پدرش و خودش می‌نویسد. چند نکته در کتاب «زیر نگاه پدر» جالب است؛ یکی این‌که شاهزاده فرمانفرآ ۳۲ فرزند داشته و به تربیت آن‌ها رسیدگی می‌کرده است. یکی از فرزندان‌ش که خیلی معروف است، فیروز میرزا نصرت‌الدوله است که وزیر کشور زمان رضاشاه بوده و بعد هم به دستور رضاشاه در سال ۱۳۱۶ به قتل می‌رسد. دختر بزرگ شاهزاده فرمانفرما هم مریم فیروز است که بعدا زن مهندس کیانوری، از سران حزب توده می‌شود. خود مه‌رامه هم با سفیر ایران در آلمان ازدواج می‌کند و تا مدت‌ها خارج بوده است.

موضوع دیگر، چگونگی مسائل اندرونی اعیان ایران در صد سال گذشته است، این‌که چطور ازدواج می‌کردند، بچه‌ها معلم سرخانه داشتند، زن‌های متعدد شاهزاده فرمانفرما چه سلوکی داشتند، این‌که فرمانفرما تاکید داشته فرزندان‌ش در خارج تحصیل کنند و اکثرا هم تحصیلات عالی داشتند، عده‌ای در دوره پهلوی به وزارت رسیدند و برخی هم ادیب از در درآمدند.

*** کتابی هست که از خواندنش پشیمان شده باشید و یا نصفه رها کرده باشید؟**

من کتاب‌های زیادی خوانده‌ام و یاد نمی‌آید که تلفن همراهم به صدا درآمد. «دکتر قیاد، سریع خودت را برسان. حال دکتر شایگان به هم خورده است، فکر می‌کنم سگته کرده باشد.» لحظات به‌سرعت سپری می‌شدند. با وجود ترافیک شلوغ عصر پنج‌شنبه با حداکثر سرعت ممکن خود را به ولنجک و منزل استاد رساندم. علی دهباشی، ترانه خانم (دختر دکتر شایگان) و مهندس اسماعیل‌زاده قبل از من آنجا بودند. ماسک اکسیژن پرایشان گذاشته بودند و علی دهباشی نبض استاد را در دست داشت و با نوازش او سعی در آرام کردنش داشت. استاد کلمات نامفهوم بر زبان می‌آورد. اوضاع آشفته بود. در اتاق کارشان که پر بود از کتاب‌های فرهنگ‌نامه، مجموعه کتاب‌های جلدسات وراثوس (سخنرانی‌های هانری کربن و یونگ)، تصویرهای آویخته بر دیوار از هانری کربن، علامه طباطبایی و پروفسور ایروتسو خودنمایی می‌کرد. دکتر شایگان به‌صورت نیم‌نشسته روی تختی بود. قندان بر روی میز کنار تخت ریخته شده بود. همه با گوشی‌های تلفن در حال صحبت بودند…» (ص ۳۱)

او در بخشی از نوشته‌اش درباره شوهرخاله‌اش، نصرت کریمی هم نوشته است: «… در مراسم بزرگداشت نصرت کریمی که در خانه هنرمندان ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۶ به همت علی دهباشی برگزار گردید نیم‌ساعت قبل از شروع مراسم آنجا بودم. قبل از اینکه در سالن باز شود، در اتاق مجاور برای سلام و احوالپرسی نژدش رفتم… از او جدا شدم و به داخل سالن رفتم و در ردیف دوم نشستم… پس از چند دقیقه علی دهباشی سراغم آمد و گفت: «آقای کریمی حالش به هم خورده و از هوش رفته است.» بلافاصله بالای سرش حاضر شدم و دیدم او را بی‌هوش بر میلی خوابانیده‌اند. رنگش پریده بود و نبض او پر و منظم بود. دخترش ماندانا، (همسرش) پروین خانم و بسیاری از کارکنان سالن دوشر حلقه زده بودند… با خواهش من با وروژانس تهران تماس گرفته شد… با او و پروین خانم سوار آمبولانس شدیم که به داخل محوطه پارک هنرمندان آمده بود. به بیمارستان ایرانمهر رفتم. در راه هوشیاری خود را کاملاً به دست آورده بود، برایم تشخیص TIA (تربسیدن) گذرای خون به قسمتی از مغز) قطعی شد…» (ص ۸۰)

آغاز تک‌نگاری‌اش درباره مریم زندی که بر آن، «چهره به چهره با خالقِ چهره‌ها» نام نهاده هم جالب توجه است. «در مطلب باز شد. خامی می‌انسان که چهره‌های جدی وارد شد. از طرف یکی از بیماران قبلی‌ام که ایشان را عمل کرده بودم معرفی شده بود، چهره‌شان برایم خیلی آشنا بود. پرونده بالینی را که دیدم نام مریم زندی به چشمم خورد. چقدر باوقار و بی‌تکلف وروبریم نشسته است. او را با دوره چهارجلد کتاب‌های عکس چهره‌ها می‌شناختم. وقتی چهره جلدی چهره‌ها را می‌دیدم دانشجوی پزشکی بودم. در یکی از کتابفروشی‌های جلوی دانشگاه این کتاب را دیدم. خیلی جذاب بود. چهره هر ادیب و هنرمند گویی با تو سخن می‌گفت. ارتباطی چهره به چهره بدون نیاز به رد و بدل شدن کلامی…» (ص ۴۱)

چاپ نخست کتاب همه طبیبان من، نوشته سرمد قیاد، در ۱۲۸ صفحه و توسط نشر ماهریس در آخرین روزهای سال ۱۳۹۹، منتشر شد.
نخست) زندگی آنقدر کوتاه است که گاه فکر می‌کنم به جد و جهدش نمی‌آرزد. این از سر پدیینی نیست که البته یک آدم بدبین هم می‌تواند اینطور فکر کند، بلکه از سر خوشبینی به ندیاست. این کوتاهی عمر را چطور و به چه منوالی خرج کنیم؟ سوالی است که برای یک آدم دنیادوست مدام حاضر و مکرر می‌شود. آن داستان بازرگان در جزیره کیش و آرزوهایش برای اینکه از پس بسیار کار داد و ستد «ترک تجارت کند و به دکانی بنشیند» حرام کردن وقت است در این عمر کوتاه. اینکه:

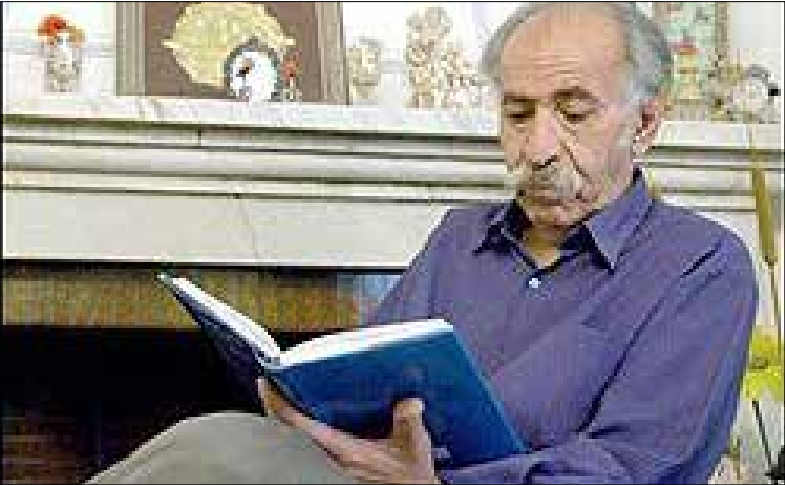
آن شنیدستی که در اقصای غور
بارسالاری یغیادت از ستور
گفت چشم تنگ دنیادوست را
بی قلعافت پر کند یا خاک گور
به زبان عصر دنیوی شده ما درست اس، جز آنکه باید به جای دنیادوست مثلا «دنیاپرست» را نداشت، تا ما و آن عصر به هم نزدیک شود. این داستان خودش نمایان‌ای تمام از دنیادوستی است، برای زندگی کردن باید خیلی از چیزها و کارها را ترک گفت تا وقت زندگی آزاد شود. فرق است میان این کلمات عهد عتیقی با کتاب جامعه، از زبان سلیمان پسر داود، که: «باطل اباطیل، جامعه می‌گوید، باطل اباطیل، همه‌چیز باطل است. انسان را از تمامی مشقت‌ش که زیر آسمان می‌کشد چه منفعت است؟ یک طبقه می‌روند و طبقه دیگر می‌آیند و زمین تا به ابد پایدار می‌ماند.»

یا در چند آیه پایین‌تر:
«وَلَا خُودَ رَا بَر دَانِسْتَن حَکْمَتَ و دَانِسْتَن حَکْمَتَ و حِجَالَتِ مَسْغُولِ سَاخْتَمَ. پس فهمیدی که این نیز دربی با زدمت کشیدن است، زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می‌افزاید» یا آنچه که سعدی شیراز می‌گوید. آنجا بطلان زمین، جبران آخرت است. اینجا بطلان خرمالی برای جبران زمین. سعدی به زندگی دل داده و خودش در گلستان و بوستان یک پا ستانیده بطلات است. اشاره‌ام به نوشته برتراند راسل است که در میان ما به «در ستایش بطلات» شهرت یافته و انصاف باید داد که سخت خواندنی است. آنجا راسل می‌گوید: این باور که کار فضیلت است و فقط یک «ریاضت طلبی احمقانه» وادارمان می‌سازد اصرار بر کارآزموده زیادی داشته باشیم در حالی که دیگر نیازی به آن وجود ندارد… اکنون باید دربابیم که «سعادت و تنعم انسان در گرو کاهش نظام‌مند کار است.»

امتیاز

روزنامه‌صبح‌ایران

روایبی که محقق نشد



داستان نو نداشت. خیرنگاری به خیال این‌که او از رمان اطلاع دارد، به فرزانفر می‌گوید نظر خودتان را درباره «شوهر آهو خانم» بفرمایید. فرزانفر هم می‌گوید بروید از آهو خانم بپرسید چرا از من می‌پرسید؟!

*** چه کتابی را دوست داشتید که شما آن را می‌نوشتید و نام شما پای آن کتاب بود؟**
من دوست داشتم کتاب‌هایی بنویسم که تازگی داشته باشد. اما کتابی که در من تاثیر داشت «باباگوریو» نوشته بالزاک بود، زمانی که این کتاب را خواندم، شاید خوشایند هم نبود، با شخصیت اصلی این کتاب احساس نزدیکی کردم؛ شخصیت اصلی دانشجویی است که به پاریس می‌آید و وارد محافل اشرافی می‌شود و از طبقه پایین خود را بالا می‌کشد که به نوعی داستان بالزاک است، او در تپه مشرف پاریس ایستاده و این شهر را تماشا می‌کند و می‌گوید «ای پاریس اینک من و تو». من در یکی از عمارت‌های تهران بودم در سال ۱۳۳۸-۱۳۴۰، رمان هم می‌نوشتم، فکر کردم همین را می‌توانم که به تهران بگویم، «تهران، اینک من و تو». فکر می‌کردم اگر ادامه دهم بشوم بالزاک. این آرزوی دوره جوانی بود.

*** همه ما گاه کتاب‌هایی داریم که در کتابخانه‌مان در نوبت خوانده شدن هستند، کدام کتاب‌ها در کتابخانه شما چنین وضعیتی دارند؟**
کتاب‌های من به آن‌صورت نظم ندارد؛ یک مرتبه کتاب‌هایم را هدیه کردم، حدود شش‌هزار جلد کتاب بود، آن‌ها هم کتابخانه‌ای تشکیل دادند. نفهمیدم چه شد آن‌جایی که کتابخانه من بود، کافه تریا شد و کتاب‌ها پخش و پلا شدند، دو مرتبه ۱۰ سال طول کشید تا کتاب‌ها را به دست آوردم که به اندازه‌ای کتاب حمل کردم و با این سن هم به کتابخانه می‌روم و کتاب می‌آورم که تاندون هر دو دستم از کار افتاده است. اما کتابی که الان در نظر دارم بخوانم کتاب‌های فلسفی و دوره آقای ژیزک است. دو تا از کتاب‌ها را برگ زدم اما گذاشتم ببینم آیا فرصت می‌کنم بخوانم یا نه.

*** دوست دارید کتاب‌هایی را بخوانید که شما را به لحاظ احساسی درگیر کند یا به لحاظ فکری؟**
من کتاب‌های زیادی خوانده‌ام، شاید چند هزار رمان خوانده باشم. در بین کتاب‌هایی که می‌خوانم همه چیز هست. با توجه به این‌که اقتضای سن من

سعدی، خیام، حافظ و برتراند راسل، دنیا دوستی را برای خوشباشی پاس می‌گذارند و به جای انکار دنیا، اعتراف به زندگی می‌کنند. آن پطالت و بیبهودگی که در عهد عتیق آمده، در انکار دنیاست و اعتراف به مرگ و بقا در پس آن، که عالم دیگر خوانده می‌شود.

ما در این زندگی و بیبهودگی‌های دلپذیرش سهمی داریم. نصیبی از این زمان که در مکان سپری می‌شود. این نصیب باید به خوشباشی و صلح بگذرد تا اعتراف کنیم زندگی کرده‌ایم. در این خوشباشی است که کارهای کوچک قیمت دارد. بهای عمر از دست شده را باید پرداخت. آنکه به سوگاری این بهاء را می‌پردازد اختیاردار درد خود است و آنکه به شادکامی می‌گذاردان نیز هم. بسیاری، اکثریتی بس عظیم، که قربان کردن این عالم را برای جهان آخرت سعادت و رستگاری می‌نامند و هستند ععدای از بشر که شادکامی در همین دنیا را اصل می‌شمرند. گفتم که بدانید من هم چیزی پرس‌وجو می‌کنم از چنین گاهیی!

دوم) اسباب خوشی بسیار است و با این همه از بابت خلق و بدع از جانب انسان معاصر، هر دم بر شمار خوشی‌ها افزوده می‌شود. ما وقت آن را نداریم که غصه بخوریم، چون می‌توانیم همانوقت کتابی ورق بزنیم، به دیدار رفیق شفیقی برویم، فیلمی ببینیم، چای یا قهوه‌ای بر آتش بگذاریم و قس و قلیلدا!

دیدم به تازگی نشر ثالث هم همت کرده کتابی در باب چای به دست چاپ سپرده. پیشتر، در همین دهه، ساعد مشکی با نشر کوچک و نازنین‌اش _ نشر مشکی _ کتابی به نام چای به قلم چوئن لای منتشر کرد. یادم می‌آید در آن انتخابی، به گمانم دور اول روجانی، با دوستان آمده‌ام خانه ما در بلوار فردوس و به رسم هدیه این کتاب خوب چوئن لای را هم جناب ساعد مشکی به این بنده هدیه کرد. روز بعد شروع کردم به خواندنش و چنان خوب بود که بی توقف تماما خواندمش.

کتاب کوچک و مرموزی بود. چای برای من مساله بود، معضله شد. معضله‌ای فرح بخش، با مهیا شدن کلی اسنابطاب و اجتهاد و نقلا. بعدا با مصالح تأمل در مسالک چای نوشیدن، کتابی نوشتم به نام «این هزار و یک شب لعنتی». کتابی که خوب شد اما بد بر آمد، با اغلاط بسیار چایی. بد نیست بخوانیدش و بنگرید از وقت و حوصله نوشیدن این چای چطور به قصه‌ها و فلسفه‌ها پرداختام.

بقیه برانگیخته، کدام کتاب بوده است؟
خیلی زیاد احساساتم را بروز نمی‌دهم و سعی می‌کنم چه در مواجهه با اشخاص و چه خواندن کتاب چندان ابراز احساسات نکنم اما چند مورد بود که متاثر شدم. یکی زمانی است در بیتوبان که ژان والژان تحت تعقیب است و با خانواده تن‌ادریه آشنا می‌شود و زمانی که کوزت به دستور خانم تن‌ادریه می‌رود که آب بیاورد، ترسیدم. همچنین زمانی که فانتین موهای طلایی خودش را می‌برد و می‌فروشد واقعا گریه‌ام گرفت.

مورد دیگر هم درباره «سفرنامه گالیور» است، آن‌جایی که گذار گالیور به جزیره‌ای می‌افتد که ساکنانش همه اسب هستند، وقتی خواندم این برداشت را داشتم که این‌طوری اسب‌ها جامعه را اداره می‌کنند و من از انسانیت خود شرمسار شدم و تا چند روز درگیر بودم.

به مطالبه هم علاقه دارم و فکر می‌کنم خودم اهل مطالبه باشم، کتابی که من را به خنده می‌اندازد کتاب «سرباز پاکدل» است که ایرج پزشکزاد ترجمه کرده و صفحه‌ای نیست که شما بخوانید و خنده‌تان نگیرد. ترجمه‌اش هم خوب است. مشایبات مولوی و سعدی هم خنده‌آور است که نمونه‌ای را خدمت شما می‌گویم. شغالی وارد خم رنگرزی می‌شود و یک شایه‌رور هم در خم رنگرزی می‌ماند و رنگ‌های متفاوت به خود می‌گیرد. زمانی که پیش شغال‌های دیگر می‌رود، آن‌ها او را نمی‌شناسند. می‌گوین من دوست شما هستم و به خود می‌گویند «من طاووس علیین شدم» یعنی طاووس بهشتی. مولانا متوجه شده خواندمایی در همه بشر هست اما به شغالی تشبیه کرده که وارد خم رنگرزی شده است.

*** بهترین کتابی که هدیه گرفتید یا دادید کدام بوده است؟**

یک روز استاد محمود هومن، استاد فلسفه ما دو کتابی را که نوشته و کمیاب بود با عنوان‌های «از زندگی چه می‌دانیم» و «زیست یا زندگی» به من هدیه کرد و هر وقت امضایش را می‌بینم خوشحال می‌شوم. من «زیست و زندگی» را از کتابخانه دانشسرای عالی گرفته و آن را با خط خوش با کونویس کرده بودم، حدود ۲۰۰ صفحه بود. به آن در شان کرده‌ام، کتابخانه خود دو نسخه آورد و گفت دو نسخه بیشتر ندارم که یکی برای تو. همچنین کتاب‌هایی را که زنده‌یاد ابراهیم یوسبی به من می‌داد، نگه داشتم‌ام. یکی «خیاط جادوشده» شالوم علیخم است که او نثر انگلیسی قرن ۱۷ را به زبان فارسی درآورده که شاهکار ترجمه است و روزی که کتاب درآمده بود هدیه داد و من ۱۰ مرتبه آن را خواندم. از نظر ترجمه فارسی فوق‌العاده است و صفحه‌ای نیست که شما بخوانید و حالت احساسی به شما دست ندهد. می‌خواهم در پایان بگویم در حال حاضر در جایگاهی نیستیم که کسانی مانند مولوی و فردوسی را به جهان بدهیم؛ ما از نظر صنعتی و آثار فکری چاره‌ای نداریم جز این‌که با تمدن مدرنیتیه همراه شویم، اما احساس می‌کنم در حال حاضر که تمدن مدرنیتیه شاد‌هایم اشتباهات صورت گرفته و آن این است که ما با زمینه‌های سنتی و رزائی مدرنیتیه را می‌فهمیم اعم از رمان و شعر و فلسفه و علم. برای مثال دموکراسی که تعریف روشنی از آن در ذهن نداریم.

دَم دنیا و چای دَم کشیده؛ وقت غصه خوردن نداریم



اما چای و قهوه دنیای آدم را عوض می‌کند. با این‌ها زمین طعم می‌گیرد. تلخ و ترش و گس می‌شود. فلز جان آدم را جلا می‌بخشد. پس مهم‌تر از دکارت و کانت و هگل و نیچه و ملاصدرا ، نحوه دم کردن چای بهره لاهیجان و چای بارونی سیلان است. اگر نقطه‌ای اتصالی به اسم و فعل چای و قهوه، در میانه و معرکه نوشتن یک جستار فلسفی یا هر چیز دیگر نباشد، محال است ایده‌های نو به سراغ ما بیایند. معجزه زندگی در همین نقطه‌ها و نکته‌های خُرد پنهان شده، گاهی دالی دالّی‌ای می‌کند و می‌گریزد. مثل یک بچه باید در افسون این بازی‌ها غرق شد. عرفانِ پنهانِ این بازی‌ها مهمتر از هزاران ذکر لسانی است.

این‌ها معنویت نابِ زندگی را طبع می‌کنند . باشد که به وقت‌اتش از معنویت هنر طبایخی و آشپزی هم بگویم. آشپزخانه الحق معبدی است که روح پر فتوح شکم در آنجا تازه می‌شود . دقت نکرده‌ایم که غالباً فلسفه‌ها و اعتقاده‌ها و عمرها را با حبه‌ای دانه در چای یا قهوه می‌اندازیم، آرام قاشق کوچک را بر می‌داریم و یک جهان را در دمی در چای دم کشیده به هم می‌زنیم. لطفا مراقب باشید، این تصویر برای آدم‌های مریض دیابتی بدآموزی دارد. با این همه، لطفا این کتاب‌ها را بخوانید. زندگی لذت‌م‌آموز دارد. می‌شود با مصالح آن صدها کتاب بهتر از کتاب من نوشت.

*** شاعر، نویسنده، پژوهشگر و منتقد حوزه فرهنگ. صاحب کتاب‌هایی چون «جادوی قصه‌ها در هزار و یکشب»، «این هزار و یک شب لعنتی: در باب اینکه چرا؟ و چگونه؟ هزار و یک شب را بخوانیم» و…**

به بهانه سالگرد شهادت عالم شیعه؛ کمبود منابع فارسی تاریخی درباره شخصیت سعید بن جبیر

شکست آن قیام برای دور ماندن از دستگاه جهنمی حجاج سال‌هایی از عمرش را در قم و اصفهان گذراند. هنگامی که حجاج خواست سعید بن جبیر را به شهادت برساند، آن بزرگوار دعا کرد که حجاج پس از او قادر به قتل هیچ‌کس نشود و جالب آن‌که حجاج پهلوانی ۱۵ و به روایت‌های دیگر ۲۰ یا ۴۰ روز پس از شهادت سعید بن جبیر جان به مالک دوزخ تسلیم کرد. این‌تواریخ را منابعی چون «تَمَثُّةُ الْمُتَنَبِّئِی فی وَاقِعِ اَیَّامِ الخُلفاء»، اثر شیخ عباس قمی و «جَلَدُ العِیون» علامه محمدباقر مجلسی روایت کرده‌اند. آرامگاه سعید بن جبیر در استان واسط عراق و در شهر حَی قرار دارد و مورد احترام شیعیان است.

اخبار

پخش «اوراکل» در آی فیلم
انیمیشن کوتاه «اوراکل» ساخته سیدمحسن پورمحسنی شکب، سوزه این قسمت از برنامه «سینمای کوتاه» شده که امشب ساعت ۲۳:۳۰ روی آنتن آی‌فیلم فارسی می‌رود.
به‌گزارش امتیاز: این شبکه امشب ۶پ‌وگفت جذاب حسام فروتن با فیلمساز جوان کشورمان، سیدمحسن پورمحسنی شکب به‌اضافه پخش یکی از آثار او با نام «اوراکل» را در قاب برنامه «سینمای کوتاه» پخش می‌کند.پورمحسنی شکب متولد سال ۱۳۶۷ فیلمساز و عکاس است که انیمیشن کوتاه «اوراکل» او در جشنواره‌های بین‌المللی زیادی اکران شده‌است. برنامه «سینمای کوتاه» به‌تهیه‌کنندگی علی‌اکبر صدیقی با هدف پخش و معرفی فیلم‌های کوتاه، شبکه‌ها ساعت ۲۳:۳۰ روی آنتن می‌رود. بازپخش آن نیز یکشنبه ساعت ۰۷:۳۰ و ۱۹:۳۰ خواهد بود.

روز پرتویی با «آژانس شیشه‌ای» به «سینمای ایران» هیسپان تی وی می‌آید
شبکه هیسپان تی وی در این قسمت از برنامه «سینمای ایران» به نمایش و بررسی فیلم «آژانس شیشه‌ای» به کارگردانی و نویسندگی ابراهیم حاتمی کیا می‌پردازد و با سعید نجاتی فیلمساز و منتقد سینما به گفت‌وگو می‌نشیند.
به گزارش امتیاز: برنامه «سینمای ایران» که در هر هفته با انتخاب و نمایش یک فیلم ایرانی برای مخاطبان اسپانیایی زبان، به بررسی و گفت‌وگو با عوامل آن می‌پردازد، در این قسمت فیلم «آژانس شیشه‌ای» به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا را به مخاطبان اسپانیایی زبان علاقه مند به کسب اطلاعات درباره سینمای ایران معرفی می‌کند. در این برنامه ابتدا بخش های کوتاهی از فیلم «آژانس شیشه‌ای» و پخش و سپس به مرور کارنامه هنری ابراهیم حاتمی کیا در عرصه فیلم‌سازی پرداخته می‌شود. در ادامه اسوالدو کانازا، مجری «سینمای ایران» با سعید نجاتی فیلمساز و منتقد سینما درباره ویژگی های این فیلم و ساختار آن به گفتگو می‌نشیند. در پایان برنامه، مخاطبان اسپانیایی زبان به تماشای کامل این فیلم ایرانی خواهند نشست. آژانس شیشه‌ای ای فیلمی درام و اجتماعی است و بازگویی این چون پرویز پرتویی، حبیب رضایی، رضا کتانیان، اصغر تقی زاده، بیتا بادران، پخش و حاتمی، قاسم زارع، صادق صفایی، نسرين نکيسا، عزت الله مهرآوران، فرشید زارعی فرد، صادق توکلی، فرهاد شریفی، هجکامه فرازمند، بهناز توکلی، ساحره متین، هجکام مشیری، مهرداد فلاحتگر و بهروز شیبی به هنرمندی پرداخته‌اند. برنامه سینمای ایرانی (Cine Irani) به تهیه کنندگی فیمیه اسماعیل پور ساعت ۱۰:۳۰ و ۲۲:۳۰ روز یکشنبه پخش خواهد شد.

نوروزگردی و تهران گردی با رادیو قزاقی معاونت برون مرزی
همکار رادیو قزاقی اداره کل آسیایی میانه و قفقاز معاونت برون مرزی از نوروزگردی و تهران گردی اش با مخاطبان این رادیو سخن می‌گوید.
به گزارش امتیاز: گوهر عمرخانو از همکاران رادیو قزاقی اداره کل آسیایی میانه و قفقاز است که نزدیک به ۱۰ سال با این رادیو همکاری دارد.

عمرخانو که با عنوان شغلی گوینده و مترجم در این رادیو شاغل است، بیان کرد: در ایام نوروز امسال فرصتی دست داد تا بتوانم در تهران و اطراف این شهر بزرگ به شهرستان های شهریار و ری سفری کوتاه داشته باشم. گوهر عمرخانو ادامه داد: خلاصه ای از مشاهدات و راه آورد سفرم را با دقت و حساسیت زیاد انتخاب کردم و در سایت رادیو قزاقی بارگذاری نمودم . در ابتدای مطالب با این مطلع شروع کردم: «حضور آثار باستانی ، گویای عظمت گذشته مردم آن خطه را نمایان می‌کند. دغدغه بنده این است که اکنون آن آثار باستانی در چه حالی هستند، چگونه نگهداری می‌شوند، توجه اهالی چگونه است، بزرگسالان و افراد سالخورده از این بناها چه یاد دارند و جوان‌ها نسبت به آن چه حسنی دارند و…» گوهر عمرخانو در پایان بیان کرد: امازاده ای بی بی سکینه، برج آرامگاه بابامحمود، قلعه دهشاد شهریار، تپه جوقین شهریار، حمام یوسف آباد صیrfی، آتشکده تخت رستم شهریار، تخت کبک‌کاوس و عمرها را با حمله خان‌های بود که بازدید کردم و با شرح و تفصیل در سایت رادیو بارگزاری نمودم . علاققندان و دانشجویان زبان قزاقی و آثار باستانی جهت تماشای آرشيو کامل عکس ها و فیلم های این سفر و نیز بهره مندی از سایر مطالب و موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌توانند به آدرس https://parstoday.com/kz مراجعه کنند.

«برده نشین» در کانال بالکان
مجموعه تلویزیونی «برده نشین» به کارگردانی بهروز شعبیعی بر روی آنتن کانال بالکان شبکه سحر است.

به گزارش امتیاز: این سریال محصول شبکه اول سیما است که در سال ۱۳۹۳ ساخته شده است. «برده نشین» تلاش دارد به کارکردها و اثرگذاری های روحانیون و حضور آن‌ها در محله‌ها در کنار مردم توجه نموده و به نوعی سبک زندگی ایرانی اسلامی را به تصویر بکشد. داستان سریال «برده نشین» درباره زنی به نام «هدی» با بازی ویشکا آسایش است که پس از سال‌ها برای دریافت ارثیه پدری می‌آید، اما برایش اتفاقات غیر قابل پیش بینی رخ می‌دهد…بازیگران این مجموعه تلویزیونی عبارتند از: ویشکا آسایش، آتپلا پسیانی، حامد کبیعی، سارا بهرامی، هوشمن برق نورد، فرهاد آتیش، علی دهکردی، سعید نیکپور، مه‌ران رجبی، محمود پاک نیت، حبیب دهقان نسب، بابک حمیدیان و…مجموعه تلویزیونی «برده نشین» در جمعه ۲۰ فروردین ۱۴۰۰ ساعت ۱۸:۳۰ به وقت تهران از کانال بالکان شبکه سحر در حال پخش می‌باشد.